

گفتگو با مردم
دربارهٔ غرب

Droit, Roger-Pol

سرشناسه: دروا، روژه-پول، ۱۹۴۹ - م.

عنوان و نام پدیدآور: گفتگو با مردم دربارهٔ غرب/ روژه-پول دروا؛ ترجمهٔ مهدی ضرغامیان.

مشخصات نشر: تهران: آفرینگان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۷۲ ص.

شابک: ۹-۰۴۰-۳۹۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: L'Occidente spiegato a tutti, 2010.

موضوع: تمدن غرب

Civilization, Western

موضوع: تمدن غرب - بررسی و شناخت

Civilization, Western -- Surveys

شناسه افزوده: ضرغامیان، مهدی، ۱۳۴۴ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ک۷/د۴۵/د۲۴۵ CB

رده‌بندی دیویی: ۹۰۹/۰۹۸۲۱

شمارهٔ کتاب‌شناسی ملی: ۴۸۸۲۶۷۳

گفتگو با مردم دربارهٔ غرب

روژه-پل درووا
ترجمهٔ مهدی ضرغامیان



نشر آفرینگان: ۲۴۱

این کتاب ترجمه‌ای است از:

L'Occident expliqué à tout le monde

Roger-Pol Droit

Éditions du Seuil, 2008



نشر آفرینگان

تهران، خیابان انقلاب، خیابان منیری جاوید،
کوچه مبین، شماره ۴، تلفن ۶۷ ۳۶ ۴۱ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

روژه-پل درووا

گفتگو با مردم دربارهٔ غرب

ترجمه مهدی ضرغامیان

چاپخانهٔ پژمان

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

اسفندماه ۱۳۹۶

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

ISBN: 978-600-391-040-9

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۱-۰۴۰-۹

۶۰۰۰ تومان

مقدمه

واژه‌های امروزی

هر جا می‌رویم دربارهٔ غرب بحث می‌شود. دیگر غرب جزء واژه‌های کلیدی زمانهٔ ما شده. کافی است رادیو یا تلویزیون را روشن کنید، مجله یا روزنامه را باز کنید، در اینترنت اخبار را دنبال کنید تا بلافاصله با این واژه روبه‌رو شوید. در اخبار گفته می‌شود که تروریست‌ها به غرب حمله کرده‌اند، رویاروی غرب قرار گرفته‌اند و می‌خواهند غرب را نابود کنند. این طرف و آن طرف نقل می‌شود که همهٔ ثروت دنیا در دست غرب است یا دارد به غرب واگذار می‌شود. این‌طور به نظر می‌آید که روش زندگی غربی سیارهٔ ما را فراگرفته، اما ارزش‌های غربی ضعیف شده‌اند...

واژهٔ غرب در همه‌جا هست و به کار گرفته می‌شود؛ اما معنایش روشن نیست، اغلب اوقات دربارهٔ معنای این واژه چیزی گفته نمی‌شود، زیرا همه گمان می‌کنند معنا و مفهوم آن را به‌خوبی می‌دانند. اما اگر کسی خیلی جدی و روشن بپرسد که غرب چیست، سرگردان می‌شویم.

آیا به مکان خاصی می‌گوییم غرب یا نام منطقه‌ای از جهان است؟ غرب اروپاست یا آمریکا؟ یا هر دو؟ شاید هم مجموعه کشورهای ثروتمند و مرفه است؟ آیا غرب نام دوره‌ای از تاریخ است؟ نظام اقتصادی است؟ راه و روشی در اخلاقیات است؟ نوعی دین یا سبک زندگی است؟ آیا غرب وضعیتی ذهنی یا نوعی آگاهی است؟ آیا این واژه با برجستگی امتیازبخش همراه است یا در آن ضرر و زیان نهفته است؟

این‌ها بعضی از مسائلی هستند که در این کتاب درباره‌شان بحث می‌کنیم. می‌کوشیم هرچه روشن‌تر و ساده‌تر به این نکات پردازیم. بدون شک همه این مسائل پاسخ قطعی و مسلم ندارند، اما برای فهمیدن جزئیات مربوط به آن‌ها می‌کوشیم اصل بحث را روشن کنیم. حرف‌های مبهم و افکار پریشان و درهم‌برهم هیچ مسئله‌ای را حل نمی‌کنند؛ بدتر آن‌که موجب رواج نفرت و خشونت می‌شوند. باید به شرح و بسط مطالب و نکات قابل‌طرح پردازیم؛ پس می‌کوشیم در این مسیر بمانیم.

غرب کجاست؟



□ اصل کلمه Occident به معنای غرب از کجا آمده؟

□ خیلی خوب است که بحثمان را از همین جا شروع کنیم؛ چون بررسی منشأ کلمه و تحول آن راهنمای خوبی است. اصل این کلمه از فعل لاتینی Occidere به معنای «افتادن» و «سقوط کردن» است. بر حسب تصادف، این واژه با ماجرای خورشید گره خورده است. واژه لاتینی Occidens محل فروافتادن خورشید یا، به عبارت دیگر، محل غروب است. این همان جهتی است که به آن غرب می‌گوییم. پس نخستین معنای کلمه Occident غرب یا «محل غروب خورشید» است؛ یعنی جایی که خورشید به آخر خط می‌رسد، پایان مسیر هرروزه‌اش.

در نگاه اول، این موضوع ساده و پیش‌پافتاده به نظر می‌رسد؛ اما بهتر است به ملاحظات که چنین ساده به نظر می‌رسند بدگمان باشیم. اغلب اوقات در این ملاحظات

مسئله‌های زیادی می‌بینیم که اندک‌اندک بروز می‌یابند. در این جا هم با همین موضوع مواجهیم. صورت مسئله ما، که همان غرب به معنای محل فرورفتن خورشید است، دست‌کم حاوی سه ملاحظه اساسی است.

در وهله نخست به معنای در پیش گرفتن سمت و سوی در مکان است. ابتدا «غرب» نام یک جهت است، همچنان که جفت کلمه‌های چپ و راست، بالا و پایین، جلو و عقب جهت را نشان می‌دهند. بنابراین در همین ابتدای بحث می‌بینیم که مسئله به شکل خاصی از تمدن، دین یا سیاست مربوط نمی‌شود.

از طرف دیگر، باید دید که تمامی این کلمات که برای نامیدن جهت‌های مکانی به کار می‌روند، جفت‌های متضادند. خیلی روشن است: راست بدون چپ وجود ندارد و عکس آن نیز چنین است. بالا و پایین هم همین‌طور است، جلو و عقب هم به همین ترتیب. واژه غرب هم استثنا نیست. در مقابل جهتی که خورشید غروب می‌کند، جهتی است که طلوع می‌کند؛ یعنی شرق، جایی که گاهی خاور خوانده می‌شود.

بنابراین، غرب به تنهایی وجود ندارد، بلکه یکی از دو جزئی است که یک جفت متضاد را می‌سازند. خورشید از یک طرف طلوع می‌کند که شرق یا مشرق نامیده می‌شود، و از طرف دیگر غروب می‌کند، طرفی که غرب یا مغرب نام می‌گیرد؛ جایی که گاهی باختر نامیده شده است.

□ یک چیز را درست نمی‌فهمم. در تمامی نقاط سیاره ما طرفی

هست که خورشید طلوع می کند و نقطهٔ مقابلی هم هست که غروب می کند. مثلاً اگر در توکیو باشیم، پکن در غرب است، یعنی جایی که خورشید غروب می کند، پس می شود غرب... □ آهان، این هم خودش مسئله ای است! خوشبختانه این مشکل به راحتی حل می شود. مشکلی که مطرح کردی، توجه ما را به نکته ای جلب می کند که به آن توجهی نشده است: نقطهٔ مرجع کجاست؟ وقتی ما در زمان و مکان جاهایی را در نظر می گیریم، همیشه در آن جا مرکزی هست که آن را یا مشخص می کنیم یا نمی کنیم. در واقع «راست»، «بالا» یا «جلو» جاهایی نیستند که به خودی خود وجود داشته باشند. این ها فقط در ارتباط با نقطهٔ مرجع معنا دارند (طرف «راست» خانه ای که ما در آن زندگی می کنیم، «بالا» یا «جلو» می میزی که در اتاق است). تا موقعی که مشخص نشده مرکز توجه کجاست، همواره در این موقعیت می مانیم: تمامی نقاط کرهٔ زمین شرق «خود» و غرب «خود» را دارند. این موضوع به لحاظ نظری خیلی درست و دقیق است. اما کاملاً روشن است که وقتی در صحبت های روزمره دربارهٔ غرب و شرق حرف می زنیم قضیه فرق می کند.

بنابراین باید بپرسیم اصطلاح غرب را چه کسی ابداع کرد و نقطهٔ عطف اولیهٔ آن چه بوده است؟ به عبارت دیگر، از چه جایی طرف طلوع و غروب را تعیین کرده اند؟ خب، ساده ترین جواب این است: آتن. در واقع، غرب و شرق جهان با توجه به مرکزیت یونان تعریف شده است. اولین خط نصف النهار مبدأ که در دنیا مرجعیت پیدا کرد، گرینیچ انگلستان نبود، بلکه آتن و نوار باریک سرزمین یونان باستان بود.

بنابراین اولین بار در سرزمین یونان بود که شرق و غرب تعریف شد. یونانیان در شرق خود سرزمین پارس را می‌دیدند که همان ایران امروزی است. همچنین آسیای صغیر یا ترکیهٔ کنونی و ماورای دریای سیاه، رشته‌کوه‌های قفقاز و آسیای میانه در شرق واقع شده بودند. این سرزمین‌ها از دید یونانیان «شرق» محسوب می‌شدند. در سمت مغرب، یعنی جایی که بعدها «غرب» نامیده شد، ایتالیا، سیسیل، اسپانیا، سرزمین گل، مجموع سرزمین‌های جداکنندهٔ یونان و ساحل دیگر مدیترانه و آن سوتر، زمین‌هایی که مدیترانه را از اقیانوس جدا می‌کنند واقع شده بودند. اگر بخواهیم از منظر جغرافیایی حرف بزنیم، غرب شامل این سرزمین‌ها می‌شد. بعدها این تقسیم‌بندی تغییر چندانی نکرد. حتی وقتی آتن مرجعیت خود را از دست داد و روم جای آن را گرفت، و حتی وقتی امپراتوری روم به قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی تبدیل شد، این تقسیم‌بندی کمابیش باقی ماند. بنابراین از تعیین موقعیت مکانی به تعیین نام منطقه‌ای در دنیا می‌رسیم.

□ سرحدات این منطقه که «غرب» نام گرفت، چگونه تعیین شد؟
 □ مرزهای این منطقه تغییر کرده، اما اساس آنچه غرب نام گرفته از مدت‌ها پیش با اروپای غربی کنونی همخوانی داشته است. در دوران باستان، غرب فقط بخشی از این اروپا بود و نه شامل سرزمین‌های اسکانندیناوی می‌شد که در آن زمان به خوبی شناخته شده بود و گمان می‌رفت سکنه‌اش از

اقوام هایپربورین هستند، و نه دشت‌های اروپای مرکزی و کشورهای حوزه دریای بالتیک و لهستان و دانمارک را در بر می‌گرفت. شاید تا حدودی جنوب انگلستان را بخشی از غرب به حساب می‌آوردند. در گذر قرن‌ها، سرزمین‌های جدیدی به غرب ملحق شدند. مثلاً در اواخر امپراتوری روم، وقتی روم شرقی داشت از روم غربی جدا می‌شد، روم غربی شامل تمامی بخش غربی اروپا از جنوب اسپانیا تا اسکاتلند، و از بروتانی تا رودهای راین و دانوب بود.

این قلمرو تا عصر حاضر هم چندان تغییر نکرده است. از دید جغرافیایی، غرب برابر است با اروپا، مخصوصاً غرب، شمال و جنوب این قاره. اختلاف‌نظرها بیشتر به شرق اروپا مربوط می‌شود. هرچه به طرف روسیه و ترکیه پیش می‌رویم، به شرق و قاره آسیا نزدیک‌تر می‌شویم. مرز دقیق غرب از جانب نواحی شرقی همواره محل بحث و گفتگو بوده است. از این‌جا به بعد دیگر فقط تقسیم‌بندی و تعیین مکان مطرح نبود؛ تقسیم‌بندی ادیان، باورها و نظام‌های سیاسی هم مطرح بودند. از دوران قرون وسطی، غرب مسیحی کاتولیک بود و شرق مسیحی ارتدوکس. با فتوحات اعراب موقعیت تغییر یافت و بعد هم امپراتوری عثمانی دست بالا را پیدا کرد. این بار، شرق اسلامی بود که با غرب مسیحی تقابل پیدا کرده بود.

از این ماجرا چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ نتیجه می‌گیریم که جغرافیای طبیعی کافی نیست. غرب تنها موضوعیت مکانی ندارد. صرفاً منطقه‌ای نیست که روی نقشه جغرافیایی

مشخصش کنیم. تردیدی نداریم که غرب بر اساس شبکه‌ای از رودها، سواحل، راه‌های آبی، جاده‌ها و شهرها سروسامان یافته است، اما قطعاً باید بر پایه عوامل و اجزای دیگری هم به این موضوع پرداخت و تعریفش کرد. غرب بیش از آن که منطقه‌ای جغرافیایی باشد، شکلی از جامعه است. مجموعه‌ای از عقاید، رفتارها و نگرش‌هاست که بر پایه آن تاریخ خود را ترسیم کرده و موجب تداوم گسترش و اشاعه آن شده است.

□ اگر غرب منطقه نیست، لابد تمدن است؟

□ بهتر است تند نرویم. من از آن چیزی که امروزه از «تمدن» فهمیده می‌شود، خیلی مطمئن نیستم. به علاوه، تاریخ غرب به قدری غنی و پیچیده است که نمی‌توان بدون بررسی و بازبینی اولیه از وجود «یک» تمدن حرف زد. زیرا اطمینانی نداریم که چندگانگی غرب یا بهتر است بگوییم کل سرزمین‌های غربی بتوانند به وحدت و یگانگی خود بازگردند. به هر حال باید دقیق‌تر به این موضوع نگاه کنیم. در این جا می‌خواستم بی‌آن که از تمدنی یگانه حرف بزنم، بگویم که باید اجزای فرهنگ و تاریخ را در نظر بگیریم. به عبارت دیگر، اگر بخواهیم آنچه را «غرب» نامیده می‌شود بشناسیم، باید دین، سیاست، علم، فلسفه، اقتصاد و هنر را تلفیق کنیم. بلافاصله می‌بینیم که این کاری بزرگ و خطیر است و صرفاً می‌توانیم خطوط اصلی آن را ترسیم کنیم.

پیش از پرداختن به این تاریخ، ابتدا به سراغ عناوین فصول برویم تا متوجه شویم تصویر غرب چگونه شکل

گرفته و تغییر کرده است. همه چیز با یونانیان قرن‌های ششم و پنجم پیش از میلاد مسیح شروع می‌شود. یونانی‌ها تنها ظرف چند نسل نمایش تراژدی، بحث و گفتگوی مردم‌سالارانه، تحقیق علمی و اندیشیدن فلسفی را پایه‌گذاری کردند. آن‌ها آگاه بودند که ارزش‌ها و آزادی‌هایی را پدید می‌آورند که در هیچ جای دیگری از دنیا وجود ندارد. یونانی‌ها بقیه مردم دنیا را «بربر» نامیدند. این لفظ در ذهن آن‌ها لزوماً دشنام نبود و معنای بدی نداشت. تمامی کسانی که به زبان یونانی حرف نمی‌زدند و مخصوصاً شهروندانی آزاد نبودند، بربر شناخته می‌شدند. بعضی از بربرها بی‌سواد بودند و عده‌ای دیگر باسواد و دانشمند؛ اما مخرج مشترک همگی این بود که رعایای امپراتور، شاه یا فرعون بودند. فقط یونانی‌ها بودند که قوانین خود را داشتند و شهرهایی مستقل ساخته بودند.

رومی‌ها، در پی یونانی‌ها، راه آن‌ها را ادامه دادند. آن‌ها با ارتش خود تقریباً تمامی دنیای شناخته‌شده آن روزگار را فتح کردند؛ اما برای ساکنان امپراتوری روم با هر زبان و دین و منشأیی حقوقی قایل بودند.

مسیحیت، در پایان امپراتوری روم، بر ادیان گذشته غلبه یافت و کلیسا به نحوی برای غرب هویتی ایجاد کرد. از آغاز قرون وسطی، غرب و مسیحیت با هم درآمیختند. غربی بودن همانا مسیحی بودن شد. تا مدت‌های مدید چنین بود. اما این شکل از هویت غربی نیز رو به ضعف گذارد و در دوران جدید جای خود را به وجوه دیگر غرب داد.

□ آیا غرب یکسره تغییر می کند؟

□ ما بعداً باید به این موضوع پردازیم. در هر صورت، ظاهر غرب تغییر کرده است. غرب از قرن شانزدهم و همزمان با رنسانس و سپس در دوران معاصر پیشرفت خارق العاده‌ای کرد و به تدریج آقای تجارت جهان شد. این تحول اقتصادی با ورود طلا و نقره از آمریکای لاتین و پایه‌گذاری نظام‌های بانکی و سرمایه‌داری سوداگرانه صورت پذیرفت. همچنین رشد اقتصادی غرب با اکتشافات بزرگ علمی، شکل‌گیری فناوری و پیشرفت صنعت حمل و نقل مرتبط بود.

بدین ترتیب، غرب با علوم، صنعت و ماشین مترادف شد. به علاوه، فتوحات، استعمار، استثمار و نسل‌کشی بخشی از معنای غرب است. توانمندی جدید غرب موجب شد که از قرن هجدهم تا بیستم سیطره خود را عملاً بر تمامی کره زمین گسترش دهد. غرب در چارچوب نمایشی نژادپرستانه، در سراسر قرن نوزدهم میلادی، بشریت را به نژادهایی با رنگ‌های مختلف تقسیم و خود را مظهر «نژاد سفید» معرفی کرد. سپس این نژاد قلابی و موهوم، به سبب خلط شدن پیشرفت علمی و فنی با ویژگی‌های زیستی موهوم، نژاد برتر دانسته شد.

در قرن نوزدهم، تغییرهای زیادی در تاریخ جهان و غرب به وقوع پیوست. آنچه «غرب» شناخته می‌شد، تنها منحصر به اروپا نبود. ایالات متحد آمریکا، که از قرن بیستم بر اقتصاد جهانی هرچه بیشتر چنگ می‌انداخت، جزئی از غرب محسوب شد. پیشرفت توانایی‌ها و قدرت یافتن آمریکا ابتدا در زمینه‌های اقتصادی بود، اما بعدها جنبه‌های سیاسی و

نظامی هم پیدا کرد و عمیقاً موقعیت غرب را تغییر داد. از این هنگام در آمیختگی انحصاری مفهوم غرب با اروپا خاتمه یافت. پس از جنگ جهانی دوم و در دوره «جنگ سرد»، که بلوک اتحاد شوروی در تقابل با مجموع آنچه «دنیای آزاد» خوانده می‌شد قرار گرفت، اغلب اوقات غرب از منظر سیاسی و نظامی به کشورهای عضو ناتو (سازمان پیمان نظامی آتلانتیک شمالی) اطلاق می‌شد که شامل ایالات متحد آمریکا و اروپای غربی بود؛ یعنی کشورهایی که در سال ۱۹۴۹ م پس از جنگ علیه نازی‌ها پیمان اتحاد نظامی بستند. در این دوره که پایان آن فروپاشی بلوک شوروی و نمود آن سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ م بود، از اصطلاح «غرب» برای نامیدن دنیای بازار آزاد و مبادلات آزاد استفاده می‌شد. این دنیا را دولت‌های مردم‌سالار اداره می‌کردند و در برابر آنان اقتصادهای برنامه‌ریزی‌شده و قدرت‌های دیکتاتور قرار داشتند.

□ خب، امروزه «غرب» چه معنایی دارد؟

□ در سال‌های اخیر، «غرب» بیش از آن‌که معنای مکانی داشته باشد به معنای نوعی جامعه به کار رفته است. در حال حاضر، این کلمه یادآور پیشرفت، فناوری و مدرنیته است. ثروت را در برابر فقر، و مصرف را در برابر محرومیت نشان می‌دهد. همچنین است شمال در برابر جنوب، زیرا آخرین تغییر و تحول برچسب غرب به این ترتیب بود که نام مکان دیگری گرفت: شمال، و نه غرب!